

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

اشکال چهارمی که به نظریه‌ی نیابت قانونیه شده این است که ما در مورد ولی و قیم می‌بینیم کار ولی و قیم و تصرفی که ولی و قیم می‌کنند اسناد داده نمی‌شود به مولی علیه، مثلاً پدر یک فرزند صغیر، شیرخوار که می‌رود اموالش را مثلاً می‌فروشد برای مصلحت آن طفل، نمی‌گویند این بچه مالش را فروخت، می‌گویند پدرش فروخت یا قیم اگر رفت اجاره داد مثلاً مغازه‌ای را که این بچه به ارث برده مثلاً یا به او بخشیده کسی تا این‌که درآمد داشته باشد نمی‌گویند این بچه مثلاً مغازه‌اش را اجاره داد، می‌گویند پدرش اجاره دارد قیم‌اش اجاره داد. و حال این‌که در ممثلین اشخاص اعتباری، مدیرعامل یک‌جا و کذا و کذا این‌ها می‌گویند این بانک قرض داد، از بانک قرض گرفتند، نمی‌آیند بگویند از این مدیرعامل، نمی‌گویند از این کارمند، از آن مباشر یا آن رئیس نه، می‌گویند از بانک قرض گرفتیم، به بانک بدهکار هستیم با به این شرکت یا به این مؤسسه و امثال ذلک. پس این‌که در موالی و قیم‌ها نسبت می‌دهند به خود ولی و قیم و نسبت به مولی علیه نمی‌دهند ولی در این‌جا نسبت به او می‌دهند و به این نمی‌دهند، این نشان بر این است که این رابطه‌ها فرق می‌کنند با همدیگر، رابطه رابطه‌ی ولایت نیست، رابطه رابطه‌ی قیمومیت نیست، اگر رابطه همان ولایت و قیمومیت بود باید مثل آن‌جا باشد. این تفاوت‌ها نشان از این است که این رابطه‌ها رابطه‌های مولویت و قیمومیت نیست. «الإشکال الرابع: انتساب أعمال المدراء» یعنی مدیران «إلی الشخص الاعتباری» اعمال این‌ها به شخص اعتباری نسبت داده می‌شود و حال این‌که در ولایت و قیمومیت نسبت داده نمی‌شود به مولی علیه. «ذکرنا آنفاً» در گذشته‌ی نزدیک گفتیم که اعمال مدرا نسبت داده می‌شود به شخص اعتباری، خودش، خود شخص اعتباری «و یعتبر عمله هو» عمل شخص اعتباری همان عمل مدیر حساب می‌شود «و لهذا یعتبر الشخص الاعتباری مسؤولاً عن أعمال المدير» و بخاطر همین که اسناد به خودش شخص اعتباری داده

می‌شود حساب می‌شود در عرف عقلاء شخص اعتباری مسئول از اعمال مدیر. می‌گویند این بانک‌ها پدر مردم را درآوردند، خب بانک چه‌جور پدر مردم را درآورده؟ این پدر درآوردن در اثر این است که این رؤسای بانک‌ها و فلان مثلاً فرض کنید قرض ربوی دادند معاملات کذا کردند یا باعث شدند نقدینگی مثلاً زیاد بشود تورم ایجاد بشود چی می‌گویند این‌ها پدر مردم را، بانک‌ها پدر مردم را درآوردند به او نسبت می‌دهند. «و هذا علی ما یقال» این‌که در مورد شخص اعتباری به خود شخص اعتباری نسبت داده می‌شود دون آن‌جا «أمر هو موضع قبول جميع الحقوقیین.» همه‌ی حقوقدان‌ها قبول دارند این مطلب را که آقای کاتوزیان در این قواعد عمومی قراردادها ایشان این مطلب را فرموده و نسبت داده. «علی حین» در حینی که «أن أعمال الولی أو القیم لا تُنسب إلی المولی علیہ.» پس این اختلاف خودش دال است و کاشف است از این‌که رابطه رابطه‌ی ولایت و قیمیت نیست یک رابطه‌ی دیگری باید باشد. «الجواب رغم أن تصرفات ولیّ الطفل و المجنون و السفیه و متولی الأوقاف لا تُنسب إلی أولئک الأشخاص الفاقدين للشعور و الإدراک، لکن یمکن القول إنّ هذا الأمر لیس من لوازم الولاية» جواب این است که درست است که تصرفات ولیّ طفل و مجنون و این‌ها و هم‌چنین متولی اوقاف به خود اوقاف نسبت داده نمی‌شود، نمی‌گویند مثلاً اگر فرض کنید متولی مسجد اعظم آمد دید فرش‌ها مثلاً فرسوده شده آمد این‌ها را فروخت فرش جدید آورد خرید یا مثلاً گرمایشی‌ها، وسایل گرمایش و سرمایش را دید که کذا است عوض کرد آن را فروخت یکی دیگر خرید نمی‌گویند مسجد فروخت فرش‌هایش را، یا آن وسایل گرمایش را مسجد فروخت؛ این را نمی‌گویند این قبول است، اما این عدم اسناد لازمه‌ی مسلم این نیست که پس ولایت نیست و یعنی این نسبت ندادن لازمه‌ی ولایت باشد، نه ممکن اعم باشد یک‌جایی ذوق عرفی با نسبت جور درنیاید نسبت نمی‌دهیم، یک‌جایی ذوق عرفی با نسبت دادن جور بیاید نسبت بدهند و در هر دو جا هم ولایت باشد و این در اعراف عقلائیّه وجود دارد این مسأله. رغم این‌که تصرفات ولیّ طفل و مجنون و سفیه و متولی اوقاف نسبت داده نمی‌شود به آن اشخاصی که فاقد شعور و ادراک هستند که همان طفل باشد و مجنون باشد و؟؟؟ باشد لکن یمکن القول

که این امر از لوازم ولایت نیست، این نسبت ندادن از لوازم ولایت نیست، جا به جا فرق می‌کند «و قد تُنسب بعض أعمال الولی و تصرفاته فی بعض الموارد إلى المولی علیه» نه یک مواردی هم هست که أعمال ولی و این‌ها نسبت به مولی علیه داده می‌شود که حالا مثالش شاید بیاید «كما أن أعمال رئیس الدولة تُنسب إلى الدولة نفسها» مثلاً آقای رئیس جمهور فرض کن در کشوری که ریاست جمهوری است حالا یک کاری کرده، می‌گویند آقا دولت این کار را کرده، کار آن ولی را نسبت می‌دهند به چی این‌جا؟ نسبت به دولت می‌دهند که دولت یک امر اعتباری است، دولت بما هو دولت که ادراک ندارد اراده ندارد، آن یک امر اعتباری است، دولت، اما این افراد هستند که خب تا یک مدتی متکفل امورات دولت می‌شوند، آن وقت ما می‌بینیم که شخص رفته انجام داده ولی به دولت نسبت داده می‌شود. پس این جور نیست که لازمه‌ی ولایت، فلذا در روایات هم هست که «مَنْ تَوَلَّى أَمْرًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ» و سه چهارتا شرط این‌جا وجود دارد، این کار را بکند، این کار را بکند، این کار را بکند «كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُؤْمِنَ رَوْعَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ» این خیلی به خدمت شما عرض شود که امیدآفرین است برای کسانی که ولایت امر، امور مردم را قبول می‌کنند ولی درست عمل می‌کنند آن شرایطی که در آن روایت ذکر شده. «كما أن أعمال رئیس الدولة» نسبت داده می‌شود به خود دولت «فَيُقَالُ إِنَّ الدَّوْلَةَ الْفُلَانِيَّةَ فَعَلَتْ كَذَا وَ كَذَا، وَ لَا يَبْعَدُ أَنْ تُنْسَبَ كَذَلِكَ تَصَرُّفَاتُ الْوَلِيِّ إِلَى سَائِرِ الْأَشْخَاصِ الْإِعْتِبَارِيِّينَ» مثل بنوک و شرکات ممکن است بگوییم نسبت داده، می‌گویند که این بانک این کار را کرده، آن نمی‌داند فلان کرده، پس حالا که در بعضی از آن‌جایی که ولایت در مثل دولت و این‌ها که معلوم است ولایت است، در روایات هم تعبیر از ولایت شده ولی ولایت امر و تولى امر شده. پس پیدا کردیم جایی که با این‌که ولایت است نسبت هم داده می‌شود به مولی علیه، آن‌جا نسبت داده می‌شود. خب این‌جا هم ممکن است بگوییم که همان جور است.

س: ...

ج: یعنی این آقایی که اشکال می‌کند یک‌جاهایی را از ولایت نگاه کرده دیده آن‌جا عرف نسبت نمی‌دهد درست؟ پس خیال کرده که اصلاً لازمه‌ی ولایت این است که نسبت داده نشود. جواب این است که این لازمه‌ی ولایت نیست درست؟ نسبت ندادن لازمه نیست، آن‌جاها بله، اما لازمه‌اش نیست فلذا یک‌جاهایی هم می‌بینید با این‌که ولایت است نسبت می‌دهند ...

س: ...

ج: نه دیگر پس توی ولایت توی درک عرفی نیفتاده این مطلب که ولایت لازمه‌ی لا ینفکش این است که نسبت داده نشود به مولی علیه، نه مواردی نسبت داده نمی‌شود مثل این موارد که شما می‌گویید مستشکل می‌گوید، یک‌جاهایی هم مثال برای تان می‌آوریم می‌بینید که نسبت داده می‌شود همان عرف نسبت می‌دهد درست؟ با این‌که رئیس دولت یک کاری کرده به دولت نسبت می‌دهند ...

س: ...

ج: ولایت است دیگر، گفتم فلذا روایات هم دارد من تولى فلان ولایت و این‌ها را داریم. خب الان شما نمی‌گویید ولی امر مسلمین؟ مگر به رهبری نمی‌گویید ولی امر مسلمین؟ مولا امیرالمؤمنین سلام الله علیه، خب این‌ها هم همین ولایت است دیگر، از همان ولایت ما می‌گوییم. یعنی در عرف متشرعه همه‌ی این‌ها ولایت است، این سرپرستی امور مردم این‌ها ولایت است.

پس بنابراین و همین روایت بسیار مهم که دعائم اسلام را شمرده و می‌گوید آخری‌اش می‌گوید ولایت است «و بها تقام» بقیه‌ی امور که در آن روایت ذکر شده. خب می‌فرمایند که پس بنابراین حالا که این جور شد حالا می‌بینیم در بانک و فلان و این‌ها نسبت می‌دهند. «و لا یبعد أن تُنسب کذلک» مانند همین مورد رئیس دولت که به دولت نسبت داده می‌شود تصرفات ولی به سایر اشخاص اعتباری بسبب، حالا این نسبت دادن چرا نسبت داده می‌شود؟ «بسبب قوة الشخصية الاعتبارية فيهم و کون تلك الأشخاص اليوم مشابهة للأشخاص الطبيعيين حيث يتعلّق بهم الجزء الأكبر من التعاملات الاجتماعية و لهم دور عظیم فيها، و لذلك

تُنسب إليهم تصرفات ممثليهم» علت این که نسبت داده می‌شود چی هست کأن در این موارد؟ این است که این اشخاص اعتباری خیلی قوت دارند، نیرومند هستند به جوری که بالاخره حیات اجتماعی جامعه و این‌ها الان در گرو آن‌ها است. الان بانک را مثلاً فرض کنید دنیای امروز الان این جوری است دیگر، دیگر بانک را بیایند حذف کنند مثلاً توی یک کشوری بانک نباشد، اصلاً فلج می‌شود جهات اقتصادی مثلاً آن کشور. حالا اگر جایگزین نداشته باشد، حالا توی اسلام آیا جایگزین دارد یا نه حالا این‌ها مال اقتصاددان‌ها و این‌ها است که یعنی اقتصاددان‌هایی که دوتا حیثیت داشته باشند هم بلد باشند اقتصاد را اقتصاد کلاسیک را بلد باشند از آن طرف با اسلام هم آشنا باشند و درست با آموزه‌های اسلام آشنا باشند. خب این آن مبرر عرفی‌اش آن علت عرفی که این یک جهت، این‌ها جهات روانکاوای است درحقیقت که روانکاوها باید این‌ها را پیدا کنند که چطور آن‌جا نسبت می‌دهند این‌جا نسبت نمی‌دهند، گاهی یک جهتش این است که آن بانک، کأن آن شخصیت قدرتمندی را دارد که گویا این مدیرعامل و این کارمند و این‌ها مضمحل هستند در قبال شخصیت او و کأن مثلاً ایادی و ید و چیزهای او حساب می‌شوند که حالا بعداً خواهد آمد این قسم فلذا به بانک نسبت می‌دهند. کأن این کارمند و این مدیرعامل و آن رئیس و همه‌ی این‌ها مثل دست و پا و فکر و چشم و این‌ها یک بانک هستند کأن این جوری است، فلذا وقتی این را انجام می‌دهند خب آدم کاری که انجام می‌دهد با دستش مثلاً می‌نویسد می‌گویند آقای فلانی نوشت با این که با دستش نوشته ولی چون این دست ابزار او است، این‌جا هم مدیرعامل و فلان و این‌ها ابزار بانک هستند کأنه فلذا این کار به خود بانک نسبت داده می‌شود. می‌فرمایند که بعید نیست نسبت داده شود تصرفات این‌ها به اشخاص اعتباری مثل بانک و شرکت‌ها و این‌ها به سبب این نسبت داده به سبب قوت آن شخص اعتباری است در اشخاص اعتباری، چون این‌ها در بین اشخاص اعتباری خیلی قوت دارند به او نسبت، به خلاف مثلاً چی؟ وقف، یک زمینی وقف شده، نمی‌آیند متولی وقتی می‌رود می‌فروشد یک تصرفاتی می‌کنند بگویند این زمین این کار را انجام داد. آن‌جا چون این قوت و اهمیت و چیز را ندارد. اما این‌جا چون این‌ها این بانک و شرکت‌ها و این‌ها الان

این قوت را دارند «و کون تلک الاشخاص» و به سبب، این کون عطف به آن سبب است یا عطف به قوت است که به سبب سر این هم درمی‌آید، و به سبب بودن آن اشخاص مثل بانک و شرکت‌ها «الیوم مشابهة للأشخاص الطبيعيين» این‌ها مشابه اشخاص طبیعی و آدم‌های خیلی قدرتمند هستند. تجار خیلی قدرتمند. «حيث يتعلّق بهم» به این اشخاص الیوم، بله، «حيث يتعلّق بهم الجزء الأكبر من التعاملات الاجتماعية». آن بخش بزرگ تعاملات اجتماعی متعلق به آن‌ها است. به این شرکت‌ها است، به این بانک‌ها است. «ولهم دورٌ عظیم فيها»، این‌ها نقش بسیار بزرگی دارند در تعاملات اجتماعی. «ولذلك تُنسب إليهم تصرفات ممثليهم»، به خاطر همین جهت که خودشان اولاً قدرتمند هستند و بخش اکبر و اعظم تعاملات اجتماعی هستند و نقش بسیار مهمی دارند. فلذا است که نسبت داده می‌شود به آن‌ها تصرفات ممثلین‌شان که باز یک خرده پیاز داغش هم اضافه کردم که کانه این‌ها، این ممثلی‌ها ابزار و آلات او کانه دارند حساب می‌شوند. مثل ید و چیز فرد. فیقال مثلاً، در اثر همین که نسبت داده می‌شود مثلاً گفته می‌شود «إن البنك الفلانی أعطى قرضاً أو الشركة الفلانية باعت كذا وكذا». فلان مثلاً زمین‌ها را فروخت. یا می‌گویند آن نمی‌دانم یک قرض کلانی مثلاً به دولت داد یا به فلان مؤسسه داد و هکذا.

«الإشکال الخامس: مر بنا أن بعض المواد القانونية تُصرّح ...

س: ?? بانک ?? مرکزی ?? یک بانک ??

ج: آره. یعنی چون وزانش از اثر این‌که خیلی نقش دارد و کانه رکن عظیم الان تعاملاتی که اگر آن را حذف بکنی همه‌ی امور می‌خوابد و امثال ذلک. الان اگر همه‌ی بانک‌ها را حذف بکنند مثلاً، خب این پروژه‌های عظیم که یک سرمایه‌های خیلی کلان می‌خواهد همه می‌خوابد دیگه. چون بخش‌های خصوصی که این قدر پول ندارد که. بله، بانک‌ها که باشد این پول‌های افراد ریخته می‌شود یک‌جا، در اثر این‌که یک‌جا ریخته می‌شود یک سرمایه عظیمی به وجود می‌آید. این با این سرمایه عظیم حالا می‌توانند پروژه‌های عظیم را انجام بدهند یا به افراد مختلف که نیاز به سرمایه دارند بیایند از این بانک قرض بگیرند یا یک عقود معاملی را با

بانک منعقد کنند و اگر خودشان بودند و خودشان، هیچ‌گاه نمی‌توانستند، سرمایه نداشتند که این کارها را بکنند. پس هم پروژه‌های عظیم که دولت متکفل آن گاهی هست. هم پروژه‌ها که، بخش‌های خصوصی متکفل هستند، همی این‌ها از بانک استفاده می‌کنند و فلذا این بانک‌ها دیگه خیلی نقش پیدا کردند در تعاملات اجتماعی. چون این نقش را پیدا کردند یک شباهت عظیمی پیدا کردند با آدم‌ها. که دارای شعور و اراده و عقل هستند. این حالا به تعبیری که شما بفرمایید لا بأس به. که کانه این‌ها را آدم دیگه حساب می‌کنند. مثل آدم حساب می‌کنند. که همان مجاز سکاکی هم می‌شود این‌جا گفت که بله، این‌ها ادعا می‌کنند. ادعای چیزی می‌کنند که این‌ها هم مثل آدم هستند. پس بنابراین فروخته، خریده، این‌کار را کرده، نسبت به آن می‌دهند.

«الإشکال الخامس: مرّ بنا أن بعض المواد القانونية تُصرّح بتشكيل الشركات المساهمة بعد مراعاة المقررات واللوائح والتشريعات الخاصة وبعد تعيين المدراء وقبولهم بهذا المنصب، وعليه، لا يمكن اعتبارهم ممثلين قانونيين للشركة؛ إذ ليس بالإمكان تصوّر الولي من دون وجود الأصيل». اشکال دیگری که این‌جا هست این است که ولیّ حتماً بعد از کیه؟ مولیّ علیه. تا یک بچه صغیری نباشد، یک مجنون نباشد، یک سفیهی نباشد، چه ... ولایت معنا ندارد که. پس ولایت در رتبه بعد از و در زمان بعد از وجود مولیّ علیه است. این پس یک مسئله روشنی است و حال این‌که در بعض مواد قانونی گفته شده شرکت وقتی درست می‌شود، فلان پرده، فلان شخص اعتباری وقتی درست می‌شود که فلان‌کار، فلان‌کار، فلان‌کار انجام بشود، مدیر هم برایش قرار داده شده باشد. آن وقت تازه آن فرد محقق می‌شود. پس بنابراین قبل از تحقق مدیر دارد فرض می‌شود. مدیر هم خودش جزء کسانی است که در سلسله علل تحقق این قرار گرفته. و حال این‌که ولایت که نمی‌شود قبل از وجود مولیّ علیه باشد. که این شبیه این اشکال قبلاً هم بود در باب وکالت هم همین اشکال بود که موکل باید باشد تا وکیل را درست بکند. چه‌طور می‌گویید شخص اعتباری موکل است و مدیرعامل وکیل شخص اعتباری است. آن‌جا هم شبیه همین اشکال می‌شد. حالا این‌جا هم همین. می‌گوید آقا، ولیّ است، قیم است،

خب مولی‌علیه می‌خواهد تا قیم و ولی درست بشود. و حال این‌که قانون می‌گوید بعد از این‌که این‌کار شد، این‌کار شد، این‌کار شد، مدیر هم تعیین شد حالا شرکت تحقق پیدا می‌کند. حالا بانک تحقق پیدا می‌کند.

«الإشکال الخامس: مر بنا» این‌که بعض مواد قانونی تصریح کرده به این‌که تشکیل شرکت‌های سهامی، این بعد از مراعات تشکیل اصلاً شرکت‌های سهامی. این بعد از مراعات مقررات و لوایح، لوایح یعنی آن چیزهایی که دولت می‌دهد به مجلس. لایحه در مقابل طرح که آن است که نماینده‌ها می‌دهند «واللوائح والتشريفات الخاصة» یک تشریفات ویژه. مثلاً می‌گویند هیأت عمومی تشکیل بشود. توی آن هیأت عمومی رأی‌گیری بشود. توی آن هیأت عمومی نمی‌دانم سرمایه را مشخص کند چقدر باشد. نمی‌دانم اساسنامه بنویسد فلان این‌ها. «و بعد تعیین» حالا این‌جایش مهم است. «وبعد تعیین المدراء» و بعد از این‌که مدراء را تعیین کردند. آن هیأت مدیره یا آن مؤسس یا آن نمی‌دانم هیأت امناء، بعد از این‌ها تشکیل می‌شود شرکت سهامی. خب پس قبل از تشکیل شدن این آقای مدیر چیه؟ ولی است. مولی‌علیه ندارد که. «و بعد تعیین المدراء» و قبول مدراء به این منصب. او هم قبول کند. نه فقط کاندیدش کنند که حالا بعداً. نه، باید او هم قبول کرده باشد. «و علیه» و بنابر این بعض مواد قانونی که این را می‌گوید «لا يمكن اعتبارهم ممثلين قانونيين للشركة»؛ این‌ها ممثل قانونی که همین نظریه ما هم الان نظریه چیه؟ النيابة القانونية است دیگه. این‌ها را نمی‌شود ممثل قانونی برای شرکت سهامی حساب کرد. «إذ ليس بالإمكان» تصوّر ولی بدون وجود اصیل که مولی‌علیه باشد. «وبعبارة أخرى، فإن وجود المولى عليه مُقَدَّم على وجود الولي» وجو مولی‌علیه مقدم است. جلوتر است از وجود ولی. و حال این‌که این‌جا مولی‌علیه بعد از ولی می‌خواهد کانه پیدا بشود. خب این هم در بعض مقالات حقوقیون که پایین آدرس داده، ماهیت حقوقی رابطه مدیران شرکت‌های سهامی با شرکت. آن‌جا این اشکال را به این کرده که توی آن مقاله، این چه جور می‌شود گفت مدیر رابطه‌اش رابطه ولایت است و قیمیت است؟



«الجواب: أشرنا في جواب الإشكال المشابه لهذا الإشكال» در نظریه وکالت به این‌که «حتى في حال كون الأصل الموضوعی المذكور مُسَلَّم به فإنه لا يتنافى مع تزامن تحقق الشخص الاعتباری». خب این جواب را قبلاً دادیم که درست است. حال این فرض کنید این مسئله درست باشد که شما می‌گویید. که ولایت باید آن‌جوری باشد. و الا نه. و الا اصل این مسئله مسلم نیست. مثل این‌که شارع بگوید یا عقلاء بگویند. بگویند ما شما را برای فرزندان‌تان که بعداً پیدا خواهید کرد از حالا شما را چی قرار دادیم؟ ولی آن‌ها قرار دادیم. یک وقت هست اصلاً چیزی پیدا نخواهد شد مسلم است. خب لغو است. اما الان می‌گویید آقا، من تو را ولی قرار... شارع بفرماید من هر کسی را ولی قرار می‌دهم بر فرزندان‌تان که؟؟ مثل آن واجب معلقی که ما در اصول داریم. وجوب فعلی است، واجب استقبالی است. می‌گوییم وجوب حج. کسی که مثلاً می‌بیند که مالی دارد که با او حج بکند، صحت بدنی هم دارد و در وقتش هم مثلاً طریق هم میسر است. خب از الان «يجب عليه الحج» در ماه ذی‌الحجة روز نهم و فلان. از الان بر او واجب است. فلذا واجب است برایش که ... اگر واجب نیست چرا برود مقدمات کار را انجام بدهد؟ خب واجب نیست که. این‌که الان باید برود ثبت‌نام بکند، نمی‌دانم چه کار کند، فلان، بلیت بگیرد، چه کار کند این‌ها، به‌حسب اختلاف کشورها در مقدمات کار، چرا می‌گوییم واجب است؟ چون وجوبش گفتند واجب چیه؟ واجب معلق است. یعنی وجوب فعلی، واجب استقبالی. این‌جا هم همین‌جور است. چه عیب دارد بگویی تو ولی آن‌هایی هستی که بعداً پیدا می‌شوند. آسمان به زمین نمی‌آید که. یک امر اعتباری است دیگه، این‌جور اعتبار می‌کند. حالا تازه بپذیریم که نمی‌شود. ولی جواب این است که آیا باید تقدم زمانی داشته باشد مولی علیه بر ولی؟ یا نه، تقدم رتبی دارد نه زمانی؟ که آن‌جا مثال می‌زدیم به چی؟ می‌گفتیم آقا، وجود دو توقف دارد بر چی؟ بر یک. اگر یک نباشد دو که معنا ندارد. ولی آیا یک باید زماناً مقدم بر دو باشد؟ نه. الان دو شده. با هم. پس تقدم زمانی لزومی ندارد. بله، تقدم رتبی دارد. تقدم رتبی معنایش این است که اگر آن فرض نشود این نمی‌شود فرض بشود. همین! و در این‌جا این‌جوری است. اگر شرکت سهامی نخواهد تولید بشود معنا ندارد ولی بر او قرار دادن. اما با هم

می‌شود. هم شرکت دارد درست می‌شود هم ولی‌اش دارد با هم درست می‌شود. خب این لا بأس به. پس «الجواب: أشرنا» در جواب إشکال مشابه این إشکال در نظریه وکالت به این‌که حتی در حال بودن اصل موضوعی مذکور، اصل موضوعی مذکور که ولایت، ولی، مولی علیه‌اش مقدم است بر او. حالا فرضاً این را قبول کنیم که گفتیم درست نیست. این مسلم به هم باشد «فإنه لا يتنافى مع تزامن» تزامن یعنی هم‌زمانی. این منافات ندارد با هم‌زمانی تحقق شخص اعتباری و اختیار مدیر، هم‌زمان هستند اما او تقدم رتبی دارد. «مع بقاء التقدّم الرتبی للشخص الاعتباری محفوظاً كذلك». تقدم رتبی محفوظ است. خب «كما يحصل فی الوقف عندما يقوم الواقف فی أثناء إنشاء الوقف بتعيين المتولّى له أيضاً»، یک واقفی می‌گوید وقت این زمین را برای مسجد و جعلت زید متولیا له معاً. خب «بتعيين المتولّى له أيضاً فيقول: وقت هذا المال بتولية الشخص الفلانی، حيث يتحقق» در این جا وقف و تولی آن شخص واحد، آن شخص در زمان واحد و وقت واحد.

«والخلاصة فإنه يمكن قبول هذه النظرية ثبوتاً شأنها فی ذلك شأن نظرية الولاية» پس این نظریه را از نظر ثبوتی می‌توانیم بپذیریم؟ و شأن این در این باب که برای شخص اعتباری باشد شأن همان نظریه ولایت است همان جور که نظریه ولایت را می‌توانیم بپذیریم این نظریه نیابت قانونی را هم می‌توانیم بپذیریم. البته «وإن كان إثباتها وتعینها بحاجة إلى الدلیل». البته این‌که در عالم خارج این چنین هست یا نه؟ این و این تعیین دارد در بین نظریات و این نظریه تعیین داشته باشد این دلیل اثباتی می‌خواهد. ما بحث‌مان فعلاً بحث ثبوتی است و می‌خواهیم بگوییم این نظریه از ثبوتی اشکالی در آن نیست. اگر دلیلی پیدا شد اشکالی ندارد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان.